

تصحیح و تحشیه: نجیب مایل هروی

گروه تصحیح متون

اربعین طبری

یادداشت مصحح

آن گاه که به کتابشناسی مؤلفات شیعه و تراجم احوال مؤلفان شیعی غور می‌کنیم با همه تنگناها و مضایق سیاسی - فرهنگی که داشته‌اند باز هم شگفتی آوراست که می‌بینیم صدها اثر ماندنی به زبانهای مختلفی که در تمدن اسلامی رواج داشته، پرداخته‌اند که متأسفانه بیشتر آنها غریب و گمنام مانده است. به‌طور مثال در زبان فارسی - بین سالهای ۶۰۰ تا ۸۰۰ هـ.ق - سخنورانی بوده‌اند چون حسن کاشی، آذری، نصرت علوی، رازی، حمزه کوچک ورامینی، شهاب سمنانی^۱ و... که نهضتی ادبی مذهبی در شعر فارسی به وجود آورده‌اند، و مؤلفانی بوده‌اند محقق چون حسن بن علی طبری که اگرچه بیشترین آثار او به فارسی است با زبانی شیوا که ارزش ادبی نیز دارد و از بازمانده‌های سده هفتم هجری است اقا هنوز نه تنها در کتابهای تاریخ ادبیات فارسی، از او و نگاشته‌هایش نام و نشانی نیست بلکه حتی نزد پژوهندگانی که درخصوص مسائل مذهبی در سده هفتم و هشتم، رساله و یا کتابی مستقل نگاشته‌اند ناشناخته و مجهول الاسم و القدر مانده است.^۲ به گمان بنده، ناشناخته ماندن این بزرگواران در نزد معاصران دو علت دارد: یکی این که بسیاری از کتابهای آنان در روزگار ما - که شیوه‌های نوین و استوار پژوهشی را به ارمغان آورده است - بدون توجه به اصول و موازین علمی عرضه شده و چاپهای غیر مصحح و نامنقح دارند که این خود نه تنها بعضی از پژوهندگان عصر پُرشتاب ما را از مراجعه به آنها باز می‌دارد بلکه خوانندگان عادی و معمولی را از آنها بیگانه می‌کند و به دور می‌دارد. علت دیگر این که در روزگار ما، کمتر به احیای کارهای ناشناخته و نا شده پرداخته می‌شود، و عنوانی نو و کاری نشده عرضه می‌شود. چه خوش گفته است احمد سمعانی که «این همه خلق که می‌بینی که فرازوار می‌شوند در کاری تمام شده قدم می‌زنند کاری نو آغاز نکرده‌اند»^۳.

باری به هر تقدیر، همچنان که گفتیم یکی از این گمنامان و ناشناس ماندگان، که به سبب

تالیف چند کتاب و رساله فارسی، بر زبان فارسی، و به لحاظ نشر کلام و حدیث و فقه بر فرهنگ اسلامی حقی مسلم و مرتبتی معین دارد، حسن طبری است که نگارنده این سطور به خاطر اعتبار و ارزش نگاشته‌های او بر آنم که دو اثر ممتاز او را - اربعین و تحفه الابرار - عرضه کنم. از آنجا که اربعین طبری رساله‌ای است مختصر اینک با مقدمه‌ای کوتاه از من بنده در مجله مشکوة به چاپ می‌رسد امید است در مقدمه تحفه الابرار پیرامون نقد احوال و آثار او به تفصیل سخن گویم و از آراء و یافته‌های او یاد کنم.

احوال طبری

نام و نشان او را به صورت حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری ضبط کرده‌اند و او را به آمل و استرآباد نیز نسبت داده‌اند و با القاب عماد، عمادالدین، و عمادالاسلامش خوانده‌اند.^۴ آنچه در مورد القاب او جای تأمل دارد این است که در آغاز مؤلفات وی، از او با لقب «نجم الدین» نیز یاد شده است.^۵ این لقب را افندی، خوانساری و عاملی، هیچ کدام در ترجمه طبری ذکر نکرده‌اند، اما در اجازه‌ای که علامه حلی به پسر طبری - ضیاء الدین ابومحمد هارون بن حسن بن علی طبری - به سال ۷۰۱ نوشته، این لقب او را متذکر شده است به این قرار: «مولی الامام العالم الفاضل الزاهد العابد الورع شیخ الطائفة، رکن الاسلام، عماد المؤمنین، نجم الدین، الحسن السعید ابن الامیر شمس الدین علی بن الحسن الطبری».^۶

عاملی مولد طبری مورد بحث را استرآباد دانسته^۷، و چون افندی نسبت طبری (تفرش، طبرس) را به او داده^۸، و جهت تمیز این عمادالدین حسن طبری، که او را طبرسی نیز خوانده، از امین الدین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، مؤلف مجمع البیان، بحثی به میان آورده است. نسبت دادن عماد طبری که از طبرستان است به طبرس یا تفرش قلم، درست نیست و گویا این اشتباه از صاحب ریاض العلماء بوده و احتمالاً به سبب اقامت طبری در قم چنین نسبتی به او داده شده است.

باری با آن که به قول مرحوم حاج شیخ عباس قمی، «حسن طبری عالمی خبیر، متدرب تحریر متکلم محدث و اصولی»^۹ بوده است ولی ذکر نام و نشان او در نگاشته‌های عصری و نزدیک به روزگارش دیده نمی‌شود. نخستین اثری رجالی، که از وی یاد شده ریاض العلمای افندی است سپس شوشتری، خوانساری، عاملی، قمی و مدرّس با اضافاتی در خصوص نسخه‌شناسی آثار وی، یافته‌های صاحب ریاض را نقل کرده‌اند. بنابراین، اطلاعات ما درباره زندگی او بسیار کم و ناچیز است، و پیش از احیا و بررسی آثار او نمی‌توان از چگونگی احوالش به قطع و تحقیق سخن

گفت. اما آنچه مسلم می‌نماید این است که وی معاصر با خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷- ۶۷۲هـ.) و محمدبن حسین رازی، مؤلف تبصرة العوام و مترجم نزهة الکرام و بستان العوام بوده است.

از مولد و زادگاه، سال ولادت و چگونگی تربیت او اطلاعی نداریم تا آن گاه که از اقامت او پیش از ۶۷۲ هجری در قم یاد شده است^{۱۱}. از این تاریخ به بعد رابطه او با بهاءالدین جوینی (متوفی ۶۷۸هـ) بر تاریکی ترجمه قسمتی از احوال او روشنایی افکنده است. این جوینی که بعضی از آثار حسن طبری، مصدّر به نام اوست مانند **کامل بهائی**؛ فرزند شمس الدین جوینی صاحب دیوان معروف است که در عصر هلاکو متولّی ایران بوده، به طبری تعلق خاطر داشته، و به او احسان می‌ورزیده و او را مرتبّتی رفیع و منزلتی جلیل داده بوده است. و آن چنان که قاضی نورالله شوشتری می‌نویسد، طبری که یکی از فضلاء شیعی مجلس جوینی بوده در خطبه **کامل بهائی** او را بدینسان ستوده است:

«مخدوم مطلق حجة الحق علی الخلق، اعدل سلاطین الاولین و الآخیرین بهاء الاسلام والمسلمین، به برکت سیرت و بسط عدل و اعتقاد صادق به خاندان پیغمبر صلوات الله علیهم و برائت از اعدای خاندان و تربیت سادات و علمای اهل بیت، حق سبحانه و تعالی رایت دولت او را بر اقاصی عالم برکشید و سلاطین ربع مسکون به فرمان «تَعَزَّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءٍ» کمر عبودیت بر میان جان بسته، معتکف عتبه جلال او شدند... و تقیه که به سبب قَلَتِ اعوان و انصار بر شیعه امامیه واجب شده بود امروز به ظهور این دولت حرام شده...»^{۱۱}.

باری، طبری پس از ۶۷۲هـ. ق. در اصفهان اقامت گزید و در آن جا به تألیف آثار بی‌شماری به فارسی پرداخت و عده‌ای از اصفهانیان و شیرازیان و ابرقوهیان و یزدیان و آذربایجانیان، از او کسب علوم می‌کردند تا آن که در سال ۶۷۸ هجری بهاءالدین جوینی درگذشت. پس از فوت جوینی از طبری اطلاعی نداریم و نمی‌دانیم که آیا در اصفهان ماندگار بوده و یا به جایی دیگر رفته است^{۱۲}، و نیز نمی‌دانیم که در چه سالی و در کجا درگذشته^{۱۳}، ولی آنچه مسلم می‌نماید این است که وی در آثارش از سالهای ۶۵۶ - ۶۶۷ - ۶۷۳ - ۶۷۵ - ۶۹۸ یاد کرده^{۱۴}، و نیز در اجازه‌ای که علامه حلی به سال ۷۰۱ برای فرزند او شیخ ضیاءالدین ابومحمد هارون بن حسن طبری نوشته، وی در قید حیات نبوده است^{۱۵}.

به هر حال، هر چند از جزئیات زندگی طبری آگاهی کافی و وافی نداریم ولی بر اثر به دست آمدن آهنگارهای نگاشته‌هایش از آراء و عقاید او اطلاعاتی درخور شناخت وی در دست است. به طوری که به اختصار می‌توان گفت: وی یکی از متفکران شیعی بوده که با حجت و برهان اصل

تولّا و تبرّا را مطرح کرده، چنانچه مناقب الطاهرین را در اثبات تولّا، و به قول محدّث قمی، کامل را در اثبات تبرّا نوشته است.^{۱۶} نیز وی در خصوص الهیات صاحب نظر بوده است و پیوسته در تنزیه خدای تعالی از تشبیه، با مردم سخن می‌گفته^{۱۷} و در مؤلفاتش درج می‌کرده است.

همچنان طبری در فقه جعفری تسلّط داشته، به طوری که در اسرار الامامة نظرات فقهی عمیق عرضه کرده، که پس از وی شهید ثانی در رساله صلاة الجمعة، و دیگران، آرای او را تتبع کرده‌اند.^{۱۸} و همچنان وی با صوفیه و آرای آنان مخالف بوده و در آثارش، خاصه در اسرار الامامة بر سخنان حلاج، با یزید، شبلی، غزالی و دیگر مشایخ طریقت ایراد گرفته و به ردّ و طرد آنان قائل شده است.^{۱۹}

آثار طبری

حسن طبری یکی از نویسندگان پرکار در سده هفتم هجری است، که در خصوص مسائل کلامی، حکمی، حدیث و فقه آثار گرانمایی به زبانهای فارسی و عربی تألیف و تصنیف کرده است. نشر فارسی نگاشته‌های او بسیار ساده و روان و نزدیک به فهم همگان است؛ تا آن‌جا که گویا وی در ساده‌نویسی عمد داشته است. چنانچه در پایان کامل بهائی گفته است که: نخست این کتاب را با «عبارات مشکله و الفاظ عویصه»^{۲۰} نوشته، و چون دیده که استفاده از آن برای همگان دشوار است به تحریر مجدد آن با زبانی ساده دست یازیده. سوای سادگی و روانی آثار فارسی طبری، همچنان که مذکور شد، نگاشته‌های فارسی او از جهت تحقیق و تتبع در مصطلحات فقه و کلام و حدیث و فواید عصری و تاریخی نیز مورد توجه تواند بود. به هر حال در این‌جا از آثار طبری به اختصار نام می‌بریم و امید است که در آینده از احوال و آثار او به شرح و تفصیل سخن گوئیم و در احیای آثار او گامی برداریم.

۱. اربعین رساله‌ای است مختصر، که همراه با این مقدمه عرضه شده در فضایل و اولویّت علی (ع) و اثبات خلافت او، که به نامهای الاربعون البهائی فی تفضیل علی (ع) و اربعین بهائی نیز خوانده شده است.^{۲۱} مقدمه این رساله می‌رساند که طبری رساله مزبور را در اصفهان، برای رفع ابهام ذهنی مردمی که در مسأله فاضل و مفضول سخن می‌گفته‌اند، ساخته بوده است، و گویا نسبت دادن این اربعین به بهاءالدین جوینی و به صورت اربعین بهائی نامیدن آن، بر اثر اختلاطی باشد که بعضی از فهرست‌نگاران میان اربعین طبری و اربعین شیخ بهائی کرده‌اند؛ زیرا در اربعین طبری، که سه سال پیش از کامل بهائی تألیف شده است، هیچ اشاره‌ای به جوینی ندارد و این نکته می‌نمایاند که این رساله به نام او مصدّر نشده است.

۲. **اسرارالائمة** یکی از مفیدترین نگاشته‌های طبری همین کتاب است که آن را در آخر عمر به سال ۶۹۸ هجری تألیف کرده، و به نامهای **الاسرار فی امامة الاطهار و اسرارالامامة** نیز خوانده شده است. طبری در این رساله بر مشایخ صوفیه مانند شبلی، و بسطامی و محمد غزالی ایراد گرفته است و در پایان آن بابی در ملل و نحل گنجانیده و از احوال عده‌ای از حکمای متأله سخن داشته است.^{۲۲} افندی می‌نویسد: «در خزانه صفوی در اردبیل نسخه‌ای دیدم به نام **رسالة فی الامامة**، که در ۶۹۸ هـ. توسط طبری تألیف شده بود و همانند **اسرارالائمة** او بود.^{۲۳}»

۳. **بضاعة الفردوس** از این اثر طبری اطلاعی دقیق نداریم. افندی در ریاض از آن نام نبرده و نیز خوانساری و عاملی متعرض آن نشده‌اند، فقط قمی و طهرانی از آن یاد کرده‌اند.^{۲۴}

۴. **تحفة الابرار** از جمله آثار با ارزش در اصول دین به زبان فارسی است، در یک مقدمه و ده باب و فصول، که حاوی نکاتی تاریخی و فواید عصری نیز هست. این اثر طبری به قولی در سال ۶۹۸ هجری برای عزالدین محمد بن محمد رازی فریومدی وزیر تألیف شده^{۲۵}، لیکن در نسخه شماره ۹۷۲۳ رضوی، در باب سوم آمده است که: «در سال ۷۰۰ هـ. ق در دست تألیف بوده است»^{۲۶}.

کتاب مزبور که به نامهای **تحفة الابرار و هدیة الاخبار**، و **تحفة الابرار فی اصول الدین** نیز خوانده شده است، پس از تألیف مورد توجه قرار گرفته و نسخه‌های زیادی از آن در کتابخانه‌های داخل و خارج از ایران موجود است و نیز بر اثر اهمیت آن کتاب، شیخ علم بن سیف بن منصور نجفی حلی آن را تعریف کرده است.^{۲۷}

۵. **جوامع الدلائل** مقصود کتاب **جوامع الدلائل و الاصول فی امامة آل الرسول** است که قمی از آن به صورت **الاصول فی امامة آل الرسول**، یاد کرده^{۲۸}، و خود مؤلف در کامل بهائی از آن سخن داشته و وقایع تاریخی سال ۶۵۶ هـ. ق در آن دیده می‌شود.^{۲۹}

۶. **العمدة فی اصول الدین** کتابی است در اصول و فروع دین، که به قول خوانساری بسیار استوار و محکم است و ترتیبی بغایت نیکو دارد؛ زیرا «فواید زیادی در آن کتاب به چشم می‌آید از اجتماعات شیعه، که در کتب دیگر نظایر آن کمتر دیده می‌شود»^{۳۰}. نیز بنگرید به همین گفتار ذیل معتقدالامامیه.

۷. **عیون المحاسن** عاملی و قمی کتابی با این نام را از طبری دانسته‌اند، بدون هیچ گونه توضیحی پیرامون کتابشناسی و نسخه‌شناسی آن. نگارنده این سطور نیز تا کنون در مآخذ موجود به این اثر طبری نرسیده است.^{۳۱}

۸. **الفصحیح** از جمله نگاشته‌های فارسی طبری است در فروع فقه جعفری، که به قول افندی

بسیار دقیق و با شیوه استوار تألیف شده است.^{۳۲}

۹. **کامل بهائی** از جمله آثار شناخته شده طبری است که مورد استناد و استفاده بسیاری از محققان خاصه قرار گرفته. خوانساری می نویسد: «**کامل بهائی** دارای سی هزار بیت است و مؤلف آن را طی دوازده سال تألیف کرده و در ۶۷۵ ه. ق آن را به پایان برده و دارای اخبار معتبره به عربی و حکایات مفید به فارسی است.»

این کتاب در دو مجلد است، جلد اول آن که به احوال علی (ع) و امامت او اختصاص دارد متداول شده و در بمبئی به سال ۱۳۲۳، به اهتمام ملک الکتاب شیرازی چاپ سنگی خورده است.^{۳۳} گفتنی است که عده ای مانند خوانساری و عاملی **کامل بهائی** و **احوال السقیفة** (**کامل السقیفة**) را دو اثر جداگانه برشمرده اند و دو کتاب مزبور را به منزله نیزه و شمشیری بر گرفته اند، که بر دشمنان دین خدا وارد شده است. «و هما أيضاً کتابان نفیسان متقاربا لکم و الکیف بمنزلة الرمح و السیف علی وجوه اعداء الله^{۳۴}». لیکن بیشتر متأخران و معاصران دو عنوان مزبور را یک کتاب دانسته و به صورت **کامل السقیفة بهائی** از آن نام برده اند.^{۳۵}

۱۰. **کامل السقیفة** (= **احوال السقیفة**) بنگرید به **کامل بهائی**.

۱۱. کتاب کبیری فی الامامة ازین اثر طبری نسخه ای نمی شناسیم، ولی مؤلف در اسرارالائمة پس از ذکر اخبار مهدی (عج) به این کتابش ارجاع داده و گفته که آن را در ری تألیف کرده است.^{۳۶}

۱۲. **الکفایة فی الامامة** به قول عاملی از آثار مهم طبری است، که در اصفهان به تألیف آن پرداخته است.^{۳۷}

۱۳. **لوامع الانوار** کتابی است به فارسی در فضایل و معجزات ائمه علیهم السلام که افندی از آن سخن داشته، ولی عاملی در انتساب آن به طبری شک کرده و گفته است که این اثر از نگاشته های علی زواری است که برای شاه طهماسب صفوی ساخته.^{۳۸}

۱۴. **معارف الحقائق** اصل متن این تألیف طبری دیده نشده، صاحب **روضات** نوشته است که: «نزد ما خلاصه آن کتاب که توسط یکی از فاضلان عصری گزیده و اختیار شده، نسخه ای موجود است^{۳۹}».

۱۵. **معتقد الامامیة** از جمله نگاشته های بسیار مفید طبری است، به فارسی که در نسخه روضاتی مورخ ۱۹ شوال ۹۳۶ به همین نام نامیده شده و استاد دانش پژوه، آن را براساس همین نسخه به سال ۱۳۳۹ در تهران به چاپ رسانیده اند. ایشان این کتاب را که در الهیات، کلام و فقه شیعی است، با توجه به قرائنی که در متن دیده می شود، ترجمه گونه ای از **غنیة النزوع الی علمی**

الاصول والفروع، ساخته سید شریف طاهر، عزالدین ابوالمکارم حمزة بن زهره حلبی (۵۱۱ - ۵۸۵) دانسته اند و حدس زده اند که العمدة فی اصول الدین وفروعه باشد.^{۴۰}

۱۶. معجزات النبی والائمة (ع) از این کتاب طبری نیز نسخه ای دیده نشده است ولی خود مؤلف در اسرار الائمة به آن ارجاع داده است^{۴۱}، و احتمال دارد که مراد او مناقب الطاهرين باشد.

۱۷. مناقب الطاهرين و دلائل المؤمنین کتابی است به فارسی در احوال و معجزات نبی (ص) و ائمه (ع) که به سال ۶۷۳ برای بهاءالدین صاحب دیوان، نوشته و در آغاز آن با بهایی به توحید و عدل و تبوت اختصاص داده است^{۴۲}.

۱۸. المنهج مقصود المنهج فی فقه العبادات من الصلاة والصوم است در عبادات و خمس و زکات و ادعیه و آداب عملی دین، در یک مجلد که برای بهاءالدین جوینی ساخته است^{۴۳}.

۱۹. نقض المعالم از فخرالدین رازی دو اثر به نام المعالم داریم که یکی در کلام، و دیگری در اصول فقه است^{۴۴}. طبری بر یکی از آن دو، حین تألیف کامل بهائی، رد نوشته است^{۴۵}، به ظنی قریب به احتمال رد طبری بر آرای کلامی رازی بوده زیرا تسلط وی بر کلام اسلامی در مجموع آثار او آشکار است، در حالی که بر فقه مذاهب اربعه و آگاهی طبری در این زمینه منصوص نیست.

۲۰. نهج الفرقان الی هداية الايمان کتابی است در فقه، که صاحب ذخیره در مسئلة نماز جمعه و فروع فقه از آن نقل کرده است^{۴۶}.

□ □ □

اما این اربعین همچنان که یاد شد، رساله ای است در فضل امیر مؤمنان، علی (ع) و نمودن اخباری که بر امامت آن حضرت از جمله نصوص مسلم تاریخی است. می دانیم که مسئلة افضل بودن علی (ع) یکی از مباحث باریک و قابل توجه در تاریخ اسلام است. این موضوع که از صدر اسلام به صورتهایی در میان صحابه و تابعین مطرح بوده، گویا از سده چهارم از مباحث مهم در خصوص امامت به شمار می رفته است و بیشتر محدثان و مؤرخان اعم از شیعه، شافعی، معتزلی و حنفی، پیرامون آن موضوع به تحقیق و تدقیق پرداخته اند. چنانچه ابن مغازلی (م ۴۸۳) مناقب علی بن ابی طالب را نوشته و سبط ابن جوزی (م: ۶۵۴) - در تذکرة الخواص - متعرض مطلب فوق شده است، و در عصر مأمون یکی از احتجاجات مهم میان فقهای فرق مختلف اسلامی همین مسئلة بوده است^{۴۷}.

به هر حال، موضوع فضل علی (ع)، در سده هفتم و هشتم نیز با اقرارها و انکارها و توجیه هایی

استوار از سوی موافقان و تعبیرهای ناستوار، از طرف مخالفان در میان فرق مختلف اسلامی رواج داشته، که این رساله سوای اهمیتی که در موضوع آن مشهود است، نمونه‌ای موثق و معتبر درخصوص رواج این موضوع در سده هفتم می باشد.

باری، اربعین طبری را نگارنده این سطور براساس دو نسخه موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، که به شماره‌های ۳۳۵ و ۳۳۶ خصوصی موجود است و وصف هر دو نسخه در فهرست کتابخانه مذکور (۱۰/۵ - ۱۱) آمده، تصحیح و تحشیه کرده و درین کار مختصر از مدد همکاران محترم و فاضل آقایان: محمدرضا اظهري، زنگنه، کرم‌زاده، و تقی زاده - برخوردار بوده است بمتنه و کرمه.

مشهد ۷-۸-۱۳۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله أجمعين

و بعد؛ بدان که مولانای سعید، نجم الدین حسن بن علی الطّبري - طاب ثراه - فرموده است که: در شهر اصفهان بودم و علمای آن بقعه را یافتم که جمعی تفضیل صحابه می نهادند براهل بیت و عترت رسول علیه السلام، و طایفه ای تفضیل عترت می نهادند بر صحابه^۱. چون چنین بود این کمینه دعاگویان بر خود لازم دید دلایلی چند که مرجح طایفه دوم است نوشتن، به نقل از کتب طایفه اول که ایشان که مفضل صحابه اند بر قرابت، چنان که هیچ آیتی یا حدیثی مکتوب نشد الا که آن در کتب اهل سنت^۲ مسطور است از تفاسیر و اخبار و کتب اصولیه و مصنفات ایشان. بنابراین قضیه، ایشان را نرسد که بر ما انکار کنند یا تکذیب، که از تکذیب ما تکذیب کتب اصحاب خویشتن لازم خواهد آمدن، و وضع^۳ این کتاب بر چهل دلیل آمد بتوفیق الله تعالی و حسن هدایت.

● دلیل اول - ابن مسعود روایت می کند که رسول علیه السلام گفت: «علی خیر البشر، فمن أبی فقد کفر»^۴. و این حدیث نصی است صریح و بیانی فصیح بر آن که علی (ع) افضل الناس است بعد از رسول علیه السلام.

● دلیل دوم - احمد بیهقی در ذکر صحابه آورده است که رسول علیه السلام گفت^۵: «من اراد أن ينظر إلى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيئته والى

عیسی فی عبادته فلینظر الی علی^۶. از این حدیث معلوم شد که آنچه درین پنج پیغمبر مرسل اوالوالعزم بود به انفراد در علی علیه السلام جمع بود. و به اتفاق هر صحابی که بودند منزلت پیغمبران نداشتند^۷، پس چگونه شاید که گویند: شخصی که در وی معانی پنج پیغمبر اوالوالعزم است کمتر است از شخصی که او کمتر است با مرتبه از هر یکی از این پیغامبران به چند مراتب.

● دلیل سوم - رسول (ع) گفت در حدیث ذی الثدیه که: «یقتله خیر الخلق^۸». به اتفاق ذی الثدیه را امیر المؤمنین علیه السلام بکشت در حرب خوارج به نهروان.

● دلیل چهارم - رسول علیه السلام فرمود: ان أخی و وزیر و خیر من اترکه من بعدی و یقضی من دینی و ینجزو عدی علی بن ابی طالب^۹». و در این حدیث اخوت است و وزارت^{۱۰}، [در] حال حیات رسول (ع)، و آن که وی خیر الناس است بعد از رسول علیه السلام، و خلافت بعد از رسول حق وی است به دلیل (یقضی بدینی و ینجزو عدی)؛ زیرا که این معنی جز قائم مقام وی نتواند کردن.

● دلیل پنجم - عایشه گوید: «كنت عند النبی علیه الصلاة والسلام اذ اقبل علیّ، فقال: سیّد العرب. فقلت بأبی و امی الست سیّد العرب؟ فقال رسول الله: انا سیّد العالمین و هو سیّد العرب^{۱۱}».

● دلیل ششم - حدیث «ضربة علیّ خیر من عبادة الثقلین^{۱۲}». و صحابه از جمله ثقلین بودند پس عبادت ایشان ثواب این ضربت بود و جمله عبادات انس و جن تا به روز قیامت. و هیچ پیغمبر را این فضیلت نبود بعد از محمد. قال الله تعالی: انّ اکرمکم عند الله اتقاکم^{۱۳}».

● دلیل هفتم - رسول علیه السلام فرمود: «اقضاکم علیّ». و قضا محتاج بُود به جمله علوم دینی، و رسول علیه السلام به لفظ مبالغت فرمود. و از اینجاست که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر منابر گفتی: «سلونی قبل أن تفقدونی، و سلونی من طرائق السماء فأنی اعلم بها من طرائق الارض^{۱۴}». و جای دیگر فرمود: «سلونی عمّا دون العرش». و به اتفاق به حضور صحابه گفت: «علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم ففتحت من کلّ باب الف باب من العلم^{۱۵}».

● دلیل هشتم - من کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام: «لو کسرت لی الوسادة و جلست علیه لحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم و الله ما من آیه نزلت فی بحر و لا بر و لا سهل و لا جبل و لا اسماء و لا ارض الا و انا أعلم فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت^{۱۶}». و بعد از مصطفی علیه السلام هیچ رسولی را این درجه نبود، پس چگونه شاید جمعی را که ایشان معنی «آبا» فی قوله تعالی: «وفاکته

و ابّا^{۱۷}» نشناختند و به ایّام پیری رسول را دیدند و از وی علم شنیدند، و امیرالمؤمنین علی (ع) را تعلّم و تأدّب در حجره رسول علیه السلام بود. و از این جاست که گویند: «العلم فی الصغر كالنقش علی الحجر، و العلم فی الکبر کالنقش علی المدر» - مقدّم گردانند یا تفضیل نهند بر وی. سبحانک هذا بهتان عظیم.

و عمر بن الخطاب در هفتاد قضیه معضله که در آن فروماند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام حل کرد تکرار کرد و گفت: «لولا علیّ لهلك عمر^{۱۸}». چنان که روزی زنی را حاضر کردند که از وی وضع حمل صادر شده بود بعد از تحویل و نقل با خانه شوهر، و از زمان خلوت^{۱۹} با وی شش ماه گذشته بود و عمرخواست که حدّ بر وی براند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانع شد^{۲۰} و گفت: اقلّ ایّام حمل شش ماه بود کما قال الله تعالی: «و حملة و فصالة ثلاثون شهراً^{۲۱}». مدّت حمل و فصال سی ماه نهاد و مدّت رضاع بیست و چهار نهاد حیث قال: «و الوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین^{۲۲}»؛ چون از سی، بیست و چهار طرح کنی شش بماند. چون عمر خطاب بشنید گفت: «لولا علیّ لهلك عمر^{۲۳}».

و بزرگان دین در این باب کتابها کرده اند. چون ثابت شد که وی اعلم است، تفضیل صحابه^{۲۴} بر وی روا نبود که تقدیم مفضول بود بر فاضل^{۲۵}. و اگر این معنی روا بودی تقدیم عمّرو عاص یا خالد ولید یا امثال ایشان که ادنی الصحابة بودند بر رسول روا بودی، و جایز بودی که رسالت به ابوجهل لعین دادندی نه به محمّد. چون رسالت به خیر الخلائق آمد^{۲۶} و حق تعالی تفضیل عالم نهاد بر جاهل، حیث قال: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون^{۲۷}؟» و قال: «والذین اوتوا العلم درجات^{۲۸}».

و امیرالمؤمنین علی را در جمیع اوقات به خدمت رسول علیه السلام تردّد بودی و هیچ صحابه را این جرأت نبود و چون رسول علیه السلام در غمی یا در غصّه ای بودی هیچ صحابه را مجال مکالمت نبود الا امیرالمؤمنین علی را. با این همه، داماد رسول بود و شوهر سیده النساء فی الدنیا و الآخرة فاطمه علیها السلام. و فطنت و کیاست وی اظهر من الشمس بود و رسول با درجه کمال و وفور علم حریص بود به تعلیم وی از ایّام صبی تا کهنوت؛ و از اینجاست که جمله علوم را اسناد با وی برند از علم نحو که ابو الاسود الدؤلی از وی گرفت کما قال: «الاسم مبنی عن المسمی، والفعل مبنی عن حركة المسمی، والحرف ما اوجد معنى فی غیره». و قال: «کلّ فاعل مرفوع و کلّ مفعول منصوب و ما سواهما مجرور^{۲۹}». و امثال این عوامل و امهات مسایل نحویه که آن را تنبیه کرد و جمله فنون علم و اسناد آن^{۳۰} منسوب اند با وی، و اسناد با وی برند از معتزله و اشاعره و فقهای طوایف و مفسران عالم و موحدان^{۳۱}.

و کثرت و اندراج علوم و خُطْبِ وی مشهور است که هیچ صحابه را آن نبود، و فرقه متصوّقه هم شجره خرقه خویش با وی برند و جمله قضایای معضله از وی گرفتند و از کلام وی است. و عمر خطاب روزی خواست که زانیه ای حامله را رجم کند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «لا ترجمها ان کان لک علیها سلطان فما سلطانک علی مافی بطنها». عمر رجم وی ترک کرد و گفت: لولا علی لهلک عمر^{۳۲}.

و همچنین عمر روزی بر منبر گفت: «لا تغلوا فی مهور نسائکم فمن غلافی مهر حرّته جعلته فی بیت المال». و روایت کند که وی فرمود: هر که مهر زن خویش بر چهارصد درم بیفزاید من وی را حد بزنم. زنی حاضر بود برخاست و گفت: «یا عمر اتمنع منا ما جعله الله لنا، حیث قال: «و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احديهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً^{۳۳}». عمر گفت: «کلکم افقه من عمر حتّی المخدرات فی البیوت»، و رُوی: حتّی العجائز^{۳۴}. و امثال این در کتب بسیار مسطور است و هرگز علی را چنین سهوها نبود.

● دلیل نهم - قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «اقضاکم علی^{۳۵}». و این شامل جمله خصال حمیده شد از علم و غیر آن از شجاعت و سخاوت و امثال آن؛ و جمله صحابه بدین حدیث مفضول و دون وی باشند بضرورت.

● دلیل دهم - ابوهریره گوید: فاطمه علیها السلام گفت: «یا رسول الله تزوجنی بعلی بن ابی طالب و هو فقیر لا مال له، فقال النبی علیه السلام: اما ترضین ان الله تعالی اطلع علی الارض اطلاعة فاختر منها رجلین: أحد هما ابوک و الآخر بعلک» و روی: «ان الله قد اطلع علی اهل الدنیا فاختر منهم اباک فاتخذہ نبیاً ثم اطلع ثانیاً فاختر منهم بعلک^{۳۶}».

● دلیل یازدهم - حدیث «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتّی یرد علی الحوض^{۳۷}».

و قال: «من اراد أن یحیی حیاتی و یموت موتی و یسکن جنة عدن الّتی وعدنی الله ربی جلّ و عزّ فلیتول علیاً من بعدی^{۳۸}».

● دلیل دوازدهم - عن رسول الله صلی الله علیه وآله: «اوحی الله الّی فی علی ثلاثاً انه سیّد المسلمین و قائد الغر المحجلین^{۳۹}». لابد باید که سیّد المسلمین، خیر البشر باشد و از آن جمله مسلمانان ابوبکر و عمر و عثمان بودند^{۴۰}.

● دلیل سیزدهم - انس خادم رسول علیه السلام گوید که از بهر رسول اُم ایمن مرغی فرستاده بود^{۴۱} و گویند که از بهشت آورده بودند، پیغامبر آن مرغ را پیش خود نهاد و گفت: «اللهم [انی سألتک ان] ائتنی بآحبّ خلقک الیک یا اکل معی من هذا الطیر^{۴۲}». علی علیه السلام در حال بر

در خانه رسول آمد، انس گفت: یا امیرالمؤمنین! رسول در کاری و حاجتی است. تا سه کت او را باز گردانیدم تا آخر الامر بی ارادت من در پیش رسول رفت، چون علی را بدید گفت: یا علی چرا دیر آمدی؟ علی گفت: یا رسول الله این کت سیم است که می آیم^{۴۳} و انس می گفت که: رسول در حاجتی و کاری است من باز می گردیدم. رسول علیه السلام به انس گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: خواستم که این احب الخلق که تودعا کردی یکی باشد از انصار. رسول گفت: «ان هذا الرجل عندي احب الخلق^{۴۴}». ولابد که احب الخلق، خیرالخلق باشد.

● دلیل چاردهم - قال الله تعالى: «و فضل الله المجاهدين على القاعدین اجراً عظيماً^{۴۵}». به اتفاق به کثرت جهاد علی کس نبود^{۴۶}. و مشهور نیست که ایشان هیچ حربی کردند یا هرگز دفع مشرکی کردند در روزگار رسول علیه السلام. و گویند: طلحه و زبیر بر دست ابوبکر اسلام آوردند سلماً، لیکن به آخر هم یاغی شدند به نزدیک خصم، و کافر، پیش ما کشته شدند زیرا که بر امام زمانه خروج کردند^{۴۷}.

● دلیل پانزدهم - حدیث فتح خیبر^{۴۸}: رسول علیه السلام ابوبکر و عمر و عمرو عاص را هر یکی به انفراد رایت بداد و به خیبر فرستاد، و احداً بعد واحدٍ منهزم باز آمدند و رایت منکوب باز می آوردند. رسول علیه السلام از آن غمناک شد و در خشم رفت و گفت: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، کرار غیر فرار^{۴۹}». جمله صحابه منتظر رایت می بودند تا رسول علیه السلام به که خواهد داد، چون روز شد رسول علیه السلام طلب امیرالمؤمنین کرد، گفتند: یا رسول الله او رمد دارد، رسول دو کس را فرستاد تا دست وی گرفتند و پیش رسول آوردند، رسول از دهان مبارک خود آب پاره ای در چشم وی انداخت، در حال نیک شد^{۵۰}، رایت اسلام به وی داد و به خیبر فرستاد تا فتح برآمد. و بحقیقت کسی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول وی را دوست دارند لابد که وی احب الخلق باشد بعد از رسول علیه السلام. و علی بود که دائماً غمها از دل رسول و مؤمنان برداشتی و اسلام به وی قوت گرفتی.

● دلیل شانزدهم - قال الله تعالى: «قل لا أسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربى^{۵۱}». حق تعالی به تعیین محبت هیچ کس بر کافه عالمیان واجب نکرد الا محبت علی و اهل بیت وی؛ خاصه که این محبت را در عرض سایر آداب نبوت و سعی در تحمل اثقال آن نهادند. و ابوبکر و عمر را این درجه نبود پس باید که خیرالخلق بعد از رسول علیه السلام وی باشد.

● دلیل هفدهم - «قلل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم^{۵۲}». «ابناء» این جا حسن و حسین بودند، و «نساء» فاطمه، و «انفسنا» علی بود. و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی! نفْسک نفسی^{۵۳}»، و نفس رسول علیه السلام

افضل النفوس است پس باید که نفس علی بعد از وی به مثابت نفس رسول باشد و ابوبکر به اتفاق جمله مذاهب، نفس رسول نبود، پس نشاید که با وجود نفس رسول - که علی است - ایشان خلافت کنند.

● دلیل هجدهم - فرمود: «یا علی أنت متی و أنا منک^{۵۴}». و قال: «انّ علیاً متی و أنا منه^{۵۵}». و قال: «علی متی و انا من علیّ ولا یؤدی عنی الا انا اوعلی^{۵۶}».

و چون نه آیت فرود آمد از سوره براءت به ابوبکر داد و او را به موسم فرستاد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: «لایؤدیهنا عنک الا انت اوجل منک^{۵۷}». حضرت رسول علیه السلام فرمود: علی از من است. وی را بخواند و تمام سوره براءت به وی داد و در عقب ابوبکر فرستاد و براءت از وی باز ستد یعنی آن نه آیت، و ابوبکر تا مدینه آمد. رسول از وی نبود و نه وی از رسول، و معزول شد از نیابت رسول، و علی علیه السلام منصوب و منصوب شد. و سنت خدا تبدیل نیابد تا روز قیامت، «ولا تجد لستتنا تحویلاً^{۵۸}».

و همچنین در غزاء تبوک وی را خلیفه گردانید به حدیث «أنت متی بمنزلة هارون من موسی^{۵۹}». و به آخر عمر علی را در یمن حکم گردانید و قاضی ساخت^{۶۰}. و در این خلافتی نیست.

● دلیل نوزدهم - رسول علیه السلام هر دو از صحابه را به اسم، برادری داد. میان ابوبکر و عمر برادری داد همه را برادری می داد تا به آخر^{۶۱}، و علی را با هیچ کس برادری نداد، علی علیه السلام به خدمت رسول آمد و بگریست و گفت: یا رسول الله! چرا مرا با کسی برادری ندادی؟ رسول علیه السلام فرمود: «أنت أخی فی الدنیا و الآخرة^{۶۲}».

و روایت است که عباس پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله چرا علی را با کسی برادری ندادی؟ رسول علیه السلام فرمود: «ما أخوته الا لنفسی^{۶۳}». اگر نفس رسول بود علی بود، و اگر برادر بود علی بود، و اگر ابن عم بود^{۶۴} رسول را، او بود و دیگران از این فضایل هیچ ندارند.

● دلیل بیستم - در اول کار اسلام در مدینه جمله درهای خانه های صحابه در مسجد بودی، چون اسلام قوت گرفت، جبرئیل علیه السلام آمد و گفت که: می باید که این درها برآرند تا کسی جنب اینجا نگذرد. رسول علیه السلام بفرمود تا جمله خانه ها را در برآوردند الا در خانه علی، رسول علیه الصلوة والسلام فرمود: یا علی لایحل لاحد کان بیبت فی هذا المسجد غیری و غیرک^{۶۵}».

● دلیل بیست و یکم - از عایشه پرسیدند: «ای الناس کان أحب الی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمة، فقیل من الرجال؟ قالت: زوجها^{۶۶}». لابد که احب الناس، خیر الخلق باشد بعد از وی.

● دلیل بیست و دوم - روزی عباس در خدمت رسول علیه السلام رفت و اثر غیظ بروی ظاهر

شده بود، رسول علیه السلام چون وی را در آن حالت دید، فرمود: یا عم تو را چه شده است؟ عباس گفت: یا رسول الله قریش به حضور تو ما را احترام می‌کنند و در عقب بر ما حسد می‌برند و اظهار عداوت می‌کنند. رسول در خشم شد چنان که روی وی سرخ گشت پس فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّىٰ يَحِبَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^{۶۷}.

و عن علي عليه السلام: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقَىٰ وَلَا يَبْغُضُنِي إِلَّا كَافِرٌ شَقِيٌّ»^{۶۸}، وفي رواية: إِلَّا مُنَاقِقٌ مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، وَالبغض لعلی بن ابی طالب.

و گویند: جابر در مدینه گردیدی و در کوچه‌ها طواف کردی و گفتی: «تُؤَدُّوْا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّ عَلِيٍّ».

● دلیل بیست و سوم - هیچ صحابه مستحق ادرا و انعام و رایت حق تعالی نشد^{۶۹} و نه بعد از وی اولاد وی تا به روز قیامت به تعیین و نص حق تعالی، آلا علی و اولاد وی یا نزدیکان. کما قال الله تعالى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^{۷۰}.

● دلیل بیست و چهارم - امیرالمؤمنین علی بر سر منابر گفتی: «انا الصديق الاكبر، والفاروق الاعظم، آمنت قبل أن آمن ابوبكر واسلمت قبل ان اسلم ابوبكر»^{۷۱}.

و سلمان گفت که رسول علیه السلام فرمود: «أَوَّلَكُمْ وَرُوداً عَلَيَّ الْحَوْضِ وَاسْلَاماً عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ»^{۷۲}. و حضرت رسول علیه السلام روز دوشنبه دعوی نبوت کرد و روز سه شنبه علی علیه السلام تصدیق نمود و با وی نماز کرد. و علی علیه السلام فرمود: «انا أول من صلى، وأول من آمن بالله وبرسوله لم يسبقني الى الصلاة الا نبي الله كيف يكونان افضل مني، وانا عبدت الله قبلهما وبعدهما»^{۷۳}. و به معاویه نوشت:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرَأَ غَلَامًا مَابِلَغْتَ أَوَانَ حُلُمِي

و معاویه بر آن انکار کرده و رسول علیه السلام [در خطاب با فاطمه (ع)] گفت: [ألا ترضين اني] زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَهُمُ أَمْتِي سَلَمًا، وَ أَكْثَرَهُمُ عِلْمًا، [وَ اعْظَمَهُمُ حِلْمًا]»^{۷۴}.

● دلیل بیست و پنجم - قال الله تعالى: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»^{۷۵}. «صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» این جا علی است. و قال الله تعالى: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»^{۷۶}. هم وی است و مولی و ناصر و معین وی باشد. و کسی که وی ناصر و معین رسول بود لا بد که خیر الخلق باشد بعد از رسول، و «أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» به اتفاق علی بوده است که هر چه بشنیدی فراموش نکردی و لاشک که نصرت رسول افضل عبادت است.

● دلیل بیست و ششم - علی هاشمی بود از قِیلِ مادر، که فاطمه بنت اسد بن هاشم است، و از قِیلِ پدر: علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم. و رسول علیه الصلاة والسلام فرمود: «اصطفی من ولد اسماعیل قریشاً و اصطفی من قریش هاشماً».

● دلیل بیست و هفتم - علی علیه السلام هرگز سجده بُت نکرد و خمر نخورد که: «لم یشِرک بالله طرفه عین ابدأ». و دیگر خلفا به معاصی اقدام کردند^{۷۷} پس، علی علیه السلام از ایشان فاضلتر بود و بهتر.

و از امیرالمؤمنین علی سؤال کردند که: پدیرت ابوطالب سجده بت کرد هرگز یا نه؟ فرمود: «والله ما عبد ابی [ولا] عبدالمطلب ولا هاشم ولا عبدمناف صنماً قط».

● دلیل بیست و هشتم - رسول گفت روز غدیر خم، و آن موضعی است میان مکه و مدینه: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه^{۷۷}». یعنی هر که من مخدوم و خداوند گار و یم، علی مخدوم و خداوند گار وی است. و رسول خداوند گار ابوبکر است^{۷۸} پس، باید که علی نیز خداوند گار وی باشد و بناچار خداوند گار به نص خدا و رسول فاضلتر بود از رعیت و خادم.

و رسول علیه السلام چون به غدیر خم رسید گرمگاهی بود و آن نه موضعی بود که آن جا منزل کنند، آیت «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما تلغ رسالتک والله یعصمک من الناس^{۷۹}» فرود آمد رسول علیه السلام بفرمود تا پالانهای شتران برهم نهادند و بر آن جا رفت و خطبه ای بلیغ و فصیح بگفت، و دست علی علیه السلام بگرفت و بر منبر برد و بر خلق عرضه کرد و گفت: «أَلَسْتُ أَوَّلَ بَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَأَزْوَاجِ أَمْهَاتِکُمْ^{۸۰}؟» جمله گفتند: بلی. پس رسول علیه السلام فرمود: «مَنْ کُنْتُ مُؤَلَّاهُ فَهَذَا عَلِیُّ مُؤَلَّاهُ^{۸۱}». و رسول از منافقان خائف بود، حق تعالی گفت: «والله یعصمک من الناس^{۸۲}». چون امامت به علی علیه السلام مفوض شد این آیت منزل شد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیناً^{۸۳}». و از آن کسانی که تهنیت وی کردند به خلافت و امامت وی عمر خطاب بود بدین عبارت: «بَخَّ بَخَّ یاعلی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة الی یوم القیامة».

● دلیل بیست و نهم - رسول گفت: «أَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیُّ بَابُهَا^{۸۴}». هر که او مسلم بود لابد او را در شهرستان نبوت باید رفتن، و در آن شهرستان علی است. پس معنی این آن بود که هر که به ولایت و امامت علی علیه السلام معترف باشد به نبوت محمد رسد؛ زیرا که وی در آن شهر است، و منه قوله تعالی: «وَأَتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَیْهَا^{۸۵}».

● دلیل سی ام - رسول گفت: «سَبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثٌ لَمْ یُشْرِکُوا بِاللَّهِ طَرَفَةَ عَیْنٍ: عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصَاحِبُ یَسٍ وَمُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَهُمْ الصَّادِقُونَ وَعَلِیُّ أَفْضَلُهُمْ^{۸۶}». و غیر علی از صحابه

همه شرک آوردند.

● دلیل سی و یکم - مردی سلمان را گفت: «ما اشدَّ حُبَّکَ یَعْلَیَ بنِ اَی طالب؟ فقال: سمعتُ رسولَ الله یَقُولُ: منْ أَحَبَّ عَلِیًّا فَقَدْ أَحَبَّنِی، وَ مَنْ أَبْغَضَ عَلِیًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِی»^{۸۷}.

● دلیل سی و دوم - عتار روایت کنند که رسول علیه السلام [به علی] فرمود: «طوبی لِمَنْ أَحَبَّکَ وَ صَدَّقَ فِیکَ، وَ وِیلٌ لِمَنْ أَبْغَضَکَ وَ کَذَّبَ فِیکَ»^{۸۸}.

● دلیل سی و سوم - امیرالمؤمنین علیه السلام به اتفاق صالح بود و عدالت داشت از روز ولادت تا به روز مرگ، لیکن خلاف کردند در عصمت وی و جمله فرق شیعه قائل اند به عصمت وی، و مخالفان مجوز هر دو طرف باشند؛ زیرا که چون خدای تعالی پیش ایشان عادل نیست و انبیا نیز جمله جایز الخطاء اند به اختلاف اقوال میان ایشان، پس، علی (ع) به مذهب آنان^{۸۹} شاید که جایز الخطاء بود و لیکن اتفاق است به نامعصومی ابوبکر.

و خلاف کرده اند در عدالت وی، پس بضرورت مختلف العصمة و متفق العدالة به امامت و افضلیت واجب و اولی باشد از آن کس که سخن در عدالت وی باشد^{۹۰}.

● دلیل سی و چهارم - علی علیه السلام شجاع تر از ایشان بود و شجاعت صفت مدح است و کمال، قال الله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ»^{۹۱}.

فقال فی جبرئیل: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى»^{۹۲}. فقال فی طالوت: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^{۹۳}. و «جسم» قوت است این جا، و عجز و ضعف ابوبکر بر کافئه اهل اسلام مخفی نماند. چون وی از این صفت مدح محروم افتاد و علی علیه السلام بدین صفت مخصوص شد باید که وی افضل بود.

● دلیل سی و پنجم - امامت علی مجمع علیه بود^{۹۴} بلاخلاف؛ اگر چه یک ساعت بوده است، لیکن اجماع حاصل نیامد به امامت ابوبکر؛ زیرا که جمله فرق شیعه مُنکرند امامت او را، پس آن که امامت وی به اجماع باشد افضل باشد از کسی که در امامت وی خلافت های بسیار بود^{۹۵}.

● دلیل سی و ششم - حدیث «أَنْتَ مَتْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي»^{۹۶}. و اتفاق است که ابوبکر را منزلت هارون نبود؛ زیرا که هارون رسول معصوم بود و ابوبکر اول مشرک بود پس اسلام آورد و توبه کرد. پس چگونه او مقابل رسولی معصوم بود.

● دلیل سی و هفتم - احتیاج رعیت به امامت از بهر انتفاع عصمت است از ایشان، اگر امام نیز نا معصوم بود محتاج بود به امامی دیگر؛ و به تسلسل کشد^{۹۷} و تسلسل باطل است. و به اتفاق ابوبکر معصوم نبود پس باقی نماند الا امیرالمؤمنین علی علیه السلام که «لَمْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»؛ زیرا که زمانه زمانه تکلیف بود و بعضی مکلفان جایز الخطاء را از امامی معصوم چاره نیست

کما قال الله تعالى: «أَنَا أَنْتَ مِنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^{۹۸}. چون عصمت ثابت شد در صورت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ضرورت معصوم فاضلتر بود و بهتر باشد از نامعصوم. قال الله تعالى: «أَنَا جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۹۹}. و جایز الخطاء البته ظالم باشد و حق تعالی نفی امامت ظلم کرد و از نفی ظلم اثبات عصمت لازم آمد.

● دلیل سی و هشتم - ابوبکر نزدیک خصم، امین باشد و معتمد القول نشاید که دروغ بود، خاصه که بر سر منبر و به حضور مهاجر و انصار می گفت^{۱۰۰}: «اقبلونی اقبلونی فانی لست بخیرکم و علی فیکم». استقالت وی دلیل است که امامت وی به اختیار صحابه بود و اختیار صحابه و جمله خلقان باطل بود به نص قرآن: «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»^{۱۰۱}. اگر اختیار امام روا بودی اختیار رسول نیز روا بودی.

و اگر گویند: رسول محتاج بود به معجزه، ما گوییم: امام نیز محتاج بود به نص از قبل صاحب شرع. و اگر اختیار ایشان حق بود اختیار عزل عثمان هم حق بود. و آنان که اختیار ابابکر کردند اجماع کردند به قتل عثمان، و به آخر گفتند: «قتلناه...»؛ چنان که ابوالفتوح عجلی اصفهانی گفته و در نکت الفصول ایراد کرده. و به نزدیک ایشان این اختیار و عزل و اجماع صحابه به قتل عثمان باطل است، پس، باید که اختیار اول ابوبکر را هم باطل باشد و موسی با درجه نبوت و عصمت هفتاد مرد را اختیار کرد و به کوه طور برد کما قال الله تعالى: «وَأَخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»^{۱۰۲}. و هر هفتاد عاصی بیرون آمدند کما قال الله تعالى: «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»^{۱۰۳}. پس، معلوم شد که اختیار، تعلق به خدا دارد که عالم بود به ظاهر و باطن^{۱۰۴}. چون ابوبکر بر سر منبر گواهی داد که من بهتر از شما نیستم، و گواهی وی ردّ نشاید کردن. پس، لابد که خیر الناس بعد از رسول علیه السلام علی باشد.

● دلیل سی و نهم - رسول گفت: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُنْكَرًا وَنَكِيرًا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزِفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَزِفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَلَا، وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا، وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ زُورَ قَبْرُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ أَلَا، وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا، وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِرًا أَلَا، وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةُ الْجَنَّةِ»^{۱۰۵}.

● دلیل چهلّم - در اشیاء متفرقه از تفضیل وی بر انبیای دوی وی، درجه نبوت را، و بر صحابه.

بدان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم به اتفاق مسلمانان افضل انبیاست. دلیل بر این آن است که هیچ پیغمبری را چندین اَمّت نبوده است^{۱۰۶} و سنت نبوده است در عبادت ایشان. قال النبی علیه السلام: «من سنَّ سنَّةً حسنةً فله اجرُها و اجرُ من عملَ بها إلى یومِ القیامة^{۱۰۷}». پس چندان ثواب که جمله اَمّت را باشد به جمع، محمد را باشد به انفراد؛ زیرا که جمله عبادات به سبب سعی بلیغ او بوده است. و [بدان که] تقویت رسول و اظهار شرع به ذوالفقار نموده است از قبضه امیرالمؤمنین علی علیه السلام. چنان که روز خیبر گفت: «وَالله ما فَتَحَتْ بابَ خیبر بقوةِ جسمانیّةٍ و لكن فَتَحَتْها بقوةِ صمدانیّة^{۱۰۸}». و جبریل روز اُحد گفت: «لافتی إِلَّا علیّ، لا سیف إِلَّا ذوالفقار^{۱۰۹}». و به نصّ آیت مُباهله و حدیث «نَفْسُکَ نَفْسِی و لَحْمُکَ لَحْمِی^{۱۱۰}»، نفس علی نفس رسول الله است و نفس رسول افضل نفوس بود، بنابراین قاعده باید که نفس علی افضل النفوس باشد.

وجه دوم - رسول فرمود: «ضربهُ علیّ خیرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلینِ^{۱۱۱}». و عبادت هیچ پیغمبری به انفراد مقابل عبادت محمد نبوده است پس یک ضربت وی به است از عبادت اَمّت. پس، او افضل بود از هر یک انبیا به انفراد. قال الله تعالی: «إِنْ أَكْرَمَکُمْ عندَ الله اتقاکم^{۱۱۲}».

وجه سوم - علی از هر پیغامبری به علم افضل بود به حدیث «لو کسرت لی الوسادة^{۱۱۳}». چنان که نوشته شد و هر پیغمبری علم از پیغمبری دیگر داشت که پیش از او بود و تفضیل به علم است «وَالَّذینِ اتوا العلم درجات^{۱۱۴}».

وجه چهارم - قال الله تعالی: وَفَضَّلَ الله المُجاهِدینَ علی القاعدینَ اجراً عظیماً^{۱۱۵}. و هیچ پیغامبری را این جهاد نبود که علی را بود به انفراد. و این دلایل بر طریق عموم گفته شد اما به تفضیل حدیث «من اراد أن ینظر إلى آدم^{۱۱۶}» تا آخر حدیث.

وجه پنجم - آدم علیه السلام گندم بخورد کما قال: فَأَکَلَا مِنْهَا^{۱۱۷}، از بهشتش بیرون کردند: «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا کانا فیهِ^{۱۱۸}»؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام طعام بداد و بهشت بخرد: «و یطعمون الطعام علی حُبّه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً^{۱۱۹}». آدم عهد خدا را فراموش کرد: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إلی آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَی وَلَمْ یَجِدْ لَهُ عِزْماً^{۱۲۰}»، و امیرالمؤمنین علیه السلام بر عهد و وفا منسوب بود که یوفون بالتّدر و یخافون یوماً کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً^{۱۲۱}. حله های بهشت از آدم سلب کردند: «فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة^{۱۲۲}»، و علی علیه السلام حله های بهشت به سه قرص بخرد که «عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق و حلّوا أساور من فضة^{۱۲۳}». آدم خلیفه اوّل

بود و امیرالمؤمنین خلیفه آخرین بود و شرف آدم که مستحق سجده ملائکه شد کثرت علم آدم بود که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ۖ»^{۱۲۴}. امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدان علم وی عالم بود به حدیث «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ»^{۱۲۵} الحدیث.

در سفینه نوح هفتاد و سه تن بودند اما در سفینه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی حد، که «مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^{۱۲۶}. در هر سالی بلکه به هر روزی بعد از خروج وی از دنیا هزاران هزار می باشند مؤمن مخلص. «يَا عَلِيُّ شِيعَتِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^{۱۲۷}.

در تفسیر سلمانی، که از جمله اکابر اهل سنت است آمده است که: روزی علی علیه السلام گفت: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَسَدَ النَّاسِ بِي، فَقَالَ: أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ: أَوَّلُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَأَزْوَاجُنَا وَأَبْنَاؤُنَا وَشَمَائِلُنَا وَذُرِّيَاتُنَا خَلْفَ أَزْوَاجِنَا وَشِيعَتِنَا مِنْ وَرَائِنَا»^{۱۲۸}. فرق ظاهر شد میان سفینه نوح و سفینه علی علیه السلام.

و قرینه نوح بود که در دین با وی مخالفت کرد که: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَامْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ»^{۱۲۹}. و قرینه علی معصومه بود قال الله تعالى: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»^{۱۳۰}. و قضیه این آن چنان بود که ام سلمه گوید که: روزی رسول علیه السلام در خانه من آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین درآمدند و گرد رسول بنشستند رسول علیه السلام گلی می بر گرفت و بر سر ایشان انداخت و گفت: «اللَّهُمَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلٌ بَيْتٌ فَهَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۳۱}؛ در حال آیت «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ»^{۱۳۲} فرود آمد. این دلیل عصمت و طهارت فاطمه است.

و شیعه و اهل سنت اتفاق کرده اند که رسول در حق فاطمه فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي»^{۱۳۳} * فاطمه سیده نساء العالمین^{۱۳۴}. بعضی از اولاد نوح بودند که «انه ليس من اهلك»^{۱۳۵}. و اولاد علی بودند که «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»^{۱۳۶}. وقال: «الحسن والحسين إمامان قائما أو قاعداً و ابوهما خير منهما»^{۱۳۷}.

مسأله - ابراهیم گفت: «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى، قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ، قَالَ: بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي»^{۱۳۸}. و در این مقام علی فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا»^{۱۳۹}.

مسأله - موسی گفت بر کوه طور: «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»^{۱۴۰}. علی در شب غار به مقام رسول نگفت، و دشمن حاضر و منتظر، هیچ خوفی در او اثر نکرد در حق وی این آیت نازل

شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»^{۱۴۱}.

مسأله - سلیمان گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي»^{۱۴۲}. علی فرمود: «طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا». فرق ظاهر بود میان مطلق و ناکح. و اگر او را ملک «غَدَوَهَا» شهر و رواحها شهر^{۱۴۳} بود، علی را ملک «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلِكًا كَبِيرًا»^{۱۴۴} بود، و خاتمه را به سخاوت یافت و «يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ»^{۱۴۵} دلیل است که به سه قرص بداد و به «أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۱۴۶} تشریف یافت. و این آیت دلالت امامت وی است و ولی این جا قیّم است و متصرف در کار دین. چار درهم بداد یکی به شب و یکی به روز و یکی به ظاهر و یکی پنهان، و این تشریف یافت که «الَّذِينَ يَنْفَقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^{۱۴۷}.

بارع اصفهانی در بعضی از کتب خویش آورده است و در تفسیر نهروانی آمده که سه حسنه علی را بود که در جهان کس را نبود: اول تزویج فاطمه علیها السلام. دوم رایت به وی دادن روز خبیر. سیم نجوی.

و این قصه چنان بود که مردم می آمدند و با رسول مشاورت می کردند بسیاری، و رسول را از آن ملالت می بود، حیا مانع آن می بود که از آن منع کند، آیت آمد: «وَإِذَا نَادَيْتُمُ الرَّسُولَ فَاقْبَلُوا مُوَابِقِينَ يَدَيَّ نَجْوِيكُمْ صَدَقَةٌ»^{۱۴۸}. یعنی نباید که کسی یا رسول راز کند الا که پیش از آن صدقه بدهد. جمله از رسول دور شدند و بساط نبوت خالی بماند، امیرالمؤمنین علیه السلام ده درم به قرض بستد و ده کرت به صدقه بداد و ده سؤال پرسید. و جز علی بدین آیت کسی عمل نکرد و منسوخ شد. «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيَّ»^{۱۴۹}. به آخر نهروانی گوید: قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: «ان فی کتاب الله لآیه ما عمل بها أحد قبلی، ولا يعمل بها أحد بعدی»^{۱۴۹}.

اما نسب آن بود که قرابت داشت با رسول علیه السلام، ابن عم پدری و مادری رسول بود و عباس عم پدری و هاشمی بود از قبیل مادر و پدر، و داماد رسول بود و آن دختر که زین عثمان بود به اتفاق مرتبت فاطمه نداشت؛ زیرا که ولادت فاطمه در اسلام بود و وی معصومه بود و ولادت آن دختر در جاهلیت بود. و مذهب اهل بیت چنان است که آن دختران هاله بودند که خدیجه از وی آورده بود و هاله متوفی شد. و گویند دختران خواهر خدیجه، و خواهر خدیجه متوفی شده بود و خدیجه ایشان را تربیت می کرد. و چون رسول خدیجه را دفن کرد آن دختران را به فرزندی قبول کرد و بعد از بلوغ ایشان را به عثمان داد.

و اگر شجاعت بود صفت وی بود و در هشتاد و چهار حرب که بود جانبازی کرد و غمها از دلهای مؤمنان و رسول علیه السلام برداشت.

و رسول چهل و شش سال در خانه پدر و مادر علی بود و ابوطالب و فاطمه بنت اسد وی را به فرزندی قبول کرده بودند و در همه عالم آن حق که ابوطالب و فاطمه بنت اسد را بر رسول بود کس را نبود. قال الله تعالى: «الم يجدک یتیمًا فآوی ۱۵۰». رسول علیه السلام به اتفاق در خانه ابوطالب بود، قال الله تعالى: «والَّذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقًا لهم، مغفرة و رزقٌ کریم ۱۵۱». و این آیت دلیل است بر آن که ابوطالب مؤمن بوده است، و هیچ صحابه به زهد و عبادت وی نبود و جمله زهاد و عباد و مهاجر و انصار به امید وی بودند چون ابوذر و عمار و سلمان و مقداد و غیرهم. و بیست و پنج سال در ایام عطلت خدای را عبادت می کرد و به هیچ شغلی مشغول نبود مگر وقتی که حلّ معضله کردی.

و علی علیه السلام اگر جهاد بود مخصوص بود به وی، و اگر عفت بود [او را بود] و اگر قنّت موالات بود به دنیا، هرگز میل نکرد، و نه به زینت و زخرف دنیا، نه قبل الخلافة و نه بعد الخلافة. چون ضربت عبدالرحمن بخورد، گفت: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ ۱۵۲». و اگر حُسن خلق بود به حدی بود که منافقان بر وی تعنت کردند که علی بسیار بازی می کند و رسول وی را چنان وصیت فرموده بود: «قال: کُنْ بِشَاشَةٍ إِنْ الله يُحِبُّ الْبَشَّاشِينَ ۱۵۳». و حق تعالی به خُلق نیکو بر رسول مَنّت نهاد حیث قال: «وَ إِنْکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ۱۵۴». اگر علم بود از او بود و اگر فرزندان بودند چون حسن علی و حسن مُثَنّی و حسن مُثَلَّث و نفس زکیّه و حسین علی الشّهِید و علی بن حسین زین العابدین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التّقی و علی بن محمد النّقی و الحسن بن علی العسکری و الحجة القائم محمد المهدی صلوات الله علیهم اجمعین، [او را بودند].

و سادات بزرگ و نقباء کبار در زمین عرب و عجم و شرق و غرب به احترام و احتشام تمام در ایّام قدیم بودند و هنوز هستند و خواهند بودن به نصّ «انا اعطیناک الکوثر ۱۵۵»، که کثرت اولاد رسول از فاطمه بود و باقی اولاد رسول را فرزندان نبودند گفت: «ان شانک هو الابر ۱۵۶». و حدیث مشهور است که «کل حسب و نسب ینقطع الا حسبی و نسبی ۱۵۷».

و بقای نسل رسول از صلب علی علیه السلام بود و آنچه طامّة الکبری است و غرض اقصی و نادره باز پسین و اظهار حجت و دولت و افشای دین باقی است و آن حضور مهدی آخر زمان است از اولاد حسین علیه السلام، و به دولت قاهره او کفر از عالم برخیزد و ظلم منقطع شود و عدل فاش گردد. فی التّقل الصّحیح عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «لَوْ لَمْ یَبْقِ مِنَ الدُّنْیا اِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ الله ذلک الیومَ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی یُؤَاطِی اَسْمُهُ اِسْمِی وَ کُنِیَّتُهُ کُنِیَّتِی یَمْلَأُ الْعَالَمَ قِسْطًا وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا ۱۵۸».

و هر اعتراضی که ایشان بر ما آرند ما بر ایشان رد کنیم. وقت آمد که ختم کلام کنیم و اگر مزید بر این طلب داری کتاب **مناقب الطاهرين** سه مجلد است طلب دارد از تعریف کلامی و امثال این کتب که جمع کرده ایم به توفیق الهی^{۱۵۹}.

□ □ □

تمّ اربعین البهائی فی تفضیل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام من ادعیه لامیرالمؤمنین علیه السلام: اللهم انک ربّ لطیف و انا عبدٌ ضعیفٌ جَلْتُ عَظَمَتَک و کُثُرْتُ نِعْمَتَک و سَبَقْتُ رَحْمَتَک و نِعْمَتَک کَلِمَا تَک اَجِرُنَا مِنَ التَّارِ یا مُجِیرُ فی یومِ الشَّهَادِ، یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکرامِ بِرَحْمَتِک یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.

یادداشت‌های مقدمه

۱ - درباره سه شاعر اخیر بنگرید به: ایرج افشار، «منتخباتی از سه شاعر شیعی قرن هشتم»، **جشن نامه هانری کربن**، تهران ۱۳۵۶، ۱۵۱ به بعد.

۲ - از جمله آثار علمی و تحقیقاتی که درخصوص مسائل مذهبی سده هفتم و هشتم نوشته شده یکی مسائل عصر ایلخانان است از منوچهر مرتضوی که بحق تحقیقی جامع درخصوص موضوع مزبور است، و دیگری **پیدایش دولت صفوی** از میشل.م. مزاولی، ترجمه یعقوب آژند که تحقیقی دقیق درباره شخصیت‌های مذهب امامیه در عهد مغول دارد. سوکمندانه، در هیچ یک از پژوهش‌های مزبور از شخصیتی پرکار و مدقق چون حسن طبری و کارهای او یاد نشده است. گفتنی است که ذکر طبری در آثار رجالی شیعه مانند **ریاض العلماء** افندی ۲۶۸/۱، تحقیق سیداحمد حسینی، قم ۱۴۰ آمده، و خوانساری و شوشتری و عاملی از او نقل کرده اند، و نیز در فهرست‌های نسخ خطی از او یاد شده است.

۳ - **روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح**، تصحیح ن. مایل هروی، ص ۵۰۱.

۴ - بنگرید به **ریاض العلماء** ۲۶۸/۱، **اعیان الشیعه عاملی**، حقیقه و اخرجه حسن الامین، بیروت ۱۴۰۳، ۲۱۲/۵.

۵ - از جمله بنگرید به آغاز همین رساله، و آغاز **مناقب الطاهرين** نسخه شماره ۸۳۷ ملک، و فهرست ملک ۷۸۴/۴، فهرست آقای گلپایگانی ۱۶۹/۳.

۶ - **روضات الجنات** خوانساری، طهران، ۱۳۹۰ق، ۲۶۵/۲.

۷ - **اعیان الشیعه** ۲۱۲/۵. مراد، استرآباد طبرستان است نه استرآباد خراسان. بنگرید به. **معجم البلدان** یاقوت، ذیل استرآباد.

- ۸- ریاض ۲۶۸/۱، اعیان ۲۱۲/۵. نیز به: کنتوری: کشف الحجب، ذیل کامل السقیفه ۴۲۰ -
 ۴۲۱؛ مجالس المؤمنین ۴۸۱/۲.
- ۹- فوائد الرضویة ۱۱۱.
- ۱۰- ریاض ۲۷۰/۱.
- ۱۱- مجالس المؤمنین ۴۸۱/۲؛ قزوینی: مقدمه جهانگشای جوینی، سب، تاریخ و صاف الحضره، طبع افست تهران، ۶۶/۱.
- ۱۲- عاملی در اعیان ۲۱۲/۵ مدتی اقامت طبری را در اصفهان هفت ماه دانسته ولی کتابشناسی آثار طبری می نمایاند که او تا آخر عمر جوینی در اصفهان بوده است.
- ۱۳- بنگرید به فوائد الرضویه ۱۱۶.
- ۱۴- بنگرید به دانش پژوه: مقدمه معتقد الامامیه، و اعیان الشیعه ۲۲۲/۵، و ریاض ۲۶۹/۱.
- ۱۵- بنگرید به روضات الجنات ۲۶۵/۲. از احوال و آثار فرزند طبری در مقدمه تحفه الابراار و سخن خواهیم گفت.
- ۱۶- فوائد الرضویه ۱۱۲: مسأله تولد و تبرا در تاریخ امامیه بحثی است درخور تأمل، خاصه که در دو قرن ششم و هفتم این بحث بسیار مورد توجه بوده و در بعضی متون فارسی نیز مطرح شده و خواجه نصیرالدین طوسی رساله ای کوتاه به نام تولد و تبرا ساخته، بنگرید به اخلاق محتشمی به تصحیح دانش پژوه ۵۶۲ به بعد، و اصل تولد و تبرا را از دیدگاه ظاهری و باطنی نگاه کرده است. در باب سوم کتاب تحفه الابراار، نسخه شماره ۹۷۲۳ آمده که به سال (۷۰۰) تألیف شده است. فهرست رضوی ۵۵/۱۱، نیز بنگرید. به قسمت آثار طبری در همین گفتار ذیل تحفه الابراار.
- ۱۷- ریاض ۲۷۰/۱، که از مناظره او با مردم بروجرد در سال ۶۷۰ یاد شده است.
- ۱۸- ریاض ۲۶۸/۱ و ۲۷۴؛ اعیان ۲۱۲/۵.
- ۱۹- اعیان ۲۱۳/۵.
- ۲۰- ریاض ۲۷۴/۱.
- ۲۱- ریاض ۲۷۲/۱؛ اعیان ۲۱۳/۵؛ فوائد الرضویه ۱۱۲؛ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۰/۵. شیخ عباس قمی صورت موجود از رساله اربعین را تلخیص اصل مفصل آن دانسته است؛ اگر این نظر قمی معتبر باشد بعید نیست که اصل مفصل اربعین مصدر به نام بهاءالدین جوینی بوده باشد.
- ۲۲- الذریعه ۴۰۵/۴؛ اعیان ۲۱۳/۵؛ ریاض ۲۷۲/۱؛ روضات ۲۶۱/۲. نیز بنگرید به ریاض ۳۴۹/۴ که از نسبت دادن اسرار امامه طبری به طبرسی سخن داشته است.
- ۲۳- ریاض ۲۷۲/۱.
- ۲۴- فوائد الرضویه ۱۱۱؛ الذریعه ۱۲۷/۳.
- ۲۵- فهرست منزوی ۹۰۶/۲. عاملی می نویسد: طبری تحفه الابراار را به خواهش دوستان نوشته است. اعیان ۲۱۳/۵، نیز بنگرید به تحفه الاحباب، چاپ حروفی تهران، ۱۱۱.

- ۲۶- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ۵۵/۱۱-۵۶.
- ۲۷- روضات ۲/۲۶۱، اعیان ۵/۲۱۳؛ کشف الحجب ۱۰۳، افندی در ریاض ۱/۲۷۲، آقابزرگ در الذریعه ۴/۴۰۵ مترجم تحفة الابرار را به نام نجف بن سیف نجفی حلی خوانده‌اند.
- ۲۸- فوائد الرضویه ۱۱۱.
- ۲۹- ریاض ۱/۲۷۳؛ اعیان ۵/۲۱۴.
- ۳۰- روضات ۲/۲۶۱؛ ریاض ۱/۲۷۲ و ۴/۳۴۸. این کتاب طبری را به ابی علی طبرسی نیز نسبت داده‌اند و افندی در ریاض ۱/۲۷۲ و عاملی در اعیان ۵/۲۱۳ انتساب مذکور را رد کرده‌اند.
- ۳۱- اعیان ۵/۲۱۴، فوائد الرضویه ۱۱۱. گفتنی است که عاملی عیون المحاسن منسوب به طبری را غیر از العیون والمحاسن شیخ مفید می‌دانسته است.
- ۳۲- ریاض ۱/۲۷۳؛ اعیان ۵/۲۱۳. افندی نسخه‌ای ازین کتاب را در اصفهان دیده بوده است.
- ۳۳- بنگرید به: فوائد الرضویه ۱۱۲؛ ریاض ۱/۲۷۴، روضات ۲/۲۷۶، هدیه الاحباب ۲۱۳، فهرست منزوی ۱/۹۸۰، ذریعه ۱۷/۲۵۲- نیز به: مجالس المؤمنین شوشتری ج ۱ صفحات ۳۶- ۱۷۸- ۲۰۷- ۲۱۵- ۲۲۵- ۲۴۲- ۲۵۱- ۲۸۴- ۲۹۲- ۳۱۳- که بسیاری از مطالب این کتاب را به لفظ، یا به تصرف نقل کرده است.
- ۳۴- روضات ۲/۲۶۲، هدیه الاحباب ۲۱۳.
- ۳۵- بنگرید به مجالس المؤمنین صفحاتی که در یادداشت شماره ۳۳ به آن اشاره کردیم؛ و فهرست آستان قدس ۵۵/۱۱؛ ریاض ۱/۲۷۰.
- ۳۶- اعیان ۵/۲۱۴.
- ۳۷- اعیان ۵/۲۱۴.
- ۳۸- اعیان ۵/۲۱۴؛ ریاض ۱/۲۷۳. لازم به یادآوری است که ایراد عاملی بر افندی بی‌جاست؛ زیرا افندی نسخه‌ای از لوامع الانوار را در شبستر دیده و رأی او در نسبت دادن آن به طبری عوض شده است.
- ۳۹- روضات ۲/۱۶۱؛ نیز به اعیان ۵/۲۱۴؛ فوائد الرضویه ۱۱۱.
- ۴۰- بنگرید به مقدمه دانش پژوه بر معتقدالامامیه؛ فهرست منزوی ۲/۹۹۱؛ و نیز نزهة الکرام ۱۴/۱، که از نسخه‌های تهران و همدان یاد شده است.
- ۴۱- اعیان ۵/۲۱۳.
- ۴۲- بنگرید به عباس اقبال آشتیانی، فرهنگ ایران زمین ۱۳/۶۸، که نسخه مرحوم تقوی را شناسانیده؛ فهرست ملک ۴/۷۸۳؛ روضات ۲/۲۶۳، فوائد الرضویه ۱۱۱؛ ریاض ۱/۲۷۱؛ اعیان ۵/۲۱۳.
- ۴۳- اعیان ۵/۲۱۳؛ فوائد الرضویه ۱۱۱.
- ۴۴- وفیات الاعیان، حقه الدکتور احسان عباس ۴/۲۴۹.

۴۵- اعیان ۵/۲۱۴؛ فوائد ۱۱۱.

۴۶- اعیان ۵/۲۱۴؛ روضات ۲/۲۶۱. نیز آقا بزرگ در الذریعه ۳/۲۱۴ کتابی به فارسی، در ده باب به طبری نسبت داده به نام تاریخ الائمة، که ظاهراً باید بخشی از مناقب الطاهرين او باشد.

۴۷- بنگرید به ابن عبدربه: العقد الفريد، تحقيق عبدالمجيد الشرحيني، بيروت، ۱۴۰۴ ق،

۳۴۹/۵-۳۵۹.

۴۸- شکست منکران مسئله مورد بحث سبب شد که مسئله «تقدم مفضول بر فاضل به دليل مصلحت» مطرح شود و اين که در خطبه شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحديد معتزلی ۳/۱ می خوانيم. «و قدم المفضول على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف»، به همین دليل است.

• تعليقات واختلاف نسخ

۱- ن ۲. چنین آغاز شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله. بدان که کمینه بندگان در شنبه ثلاث و سبعين و ستمائة ملازم بارگاه جهان پناه ظل الله في ارضه ملك ملوك الدنيا، المولى صاحب الاعظم بهاء الحق والدين محمد بن المولى دستور الممالك سلطان السلاطين شمس الدنيا والدين محمد صاحب الديوان ادام الله عظمتها و دولتها الى يوم القيامة بود در شهر اصفهان و علمای اين بقره را يافتيم که تفضيل کسانی که در کفر از هر کافر بتر، و در آزار اهل بيت کردن از هر آزار کننده ای انجس و اظهر بودند بر اهل بيت طاهرين و ذريه اکرمين حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم که شفيعان روز قيامت اند، می نهد و با وجود آن که آن ظالمان کافر می گویند که علی (ع) را مصاحبت بود و باطناً مقصوب.

۲- ن ۱. اهل بيت.

۳- ن ۱. ووسع.

۴- بنگرید به ابن عساکر: ترجمة الامام على، بتحقيق شيخ محمد باقر محمودی، بيروت ۱۳۹۵، ۴۴۴/۲ به بعد، بغدادی: تاريخ بغداد ۷/۴۲۱.

۵- ن ۲. + یعنی در فضل وصی رسول و بول البتول که.

۶- بنگرید به: ابن المغازلی: مناقب علی بن ابی طالب، حققه محمد باقر البهودی، طهران ۱۳۹۴، ص ۲۱۲؛ ابن حجر: میزان الاعتدال، طبع بيروت ۹۹/۴؛ ترجمة الامام على، پیشین ۲/۲۸۰ به بعد.

۷- ن ۲: و به اتفاق یکی ازین پیغمبران فاضل ترند از صحابه ایشان

- ۸- ن ۲. + وروی: خیر هذه الامة. درباره حدیث بنگرید به:
- المناقب الثلاثة، مصر، بی تاریخ ۱۱۵، وابن عبدربه: العقد الفريد، پیشین ۹۹/۵.
- ۹- درباره حدیث اخوت و وزارت امیر مؤمنان علی (ع) بنگرید به: ابی الصلاح الحلبي: تقریب المعارف، تقدیم و تحقیق رضا الاستادی، قم ۱۳۶۳، ۱۳۵؛ سبط ابن الجوزی: تذکرة الخواص ص ۳۰؛ عبد الجلیل قزوینی: نقض ۵۴۸؛ المناقب الثلاثة ۲۲.
- ۱۰- ن ۲: + است.
- ۱۱- بنگرید به المناقب الثلاثة ۱۰۹؛ تذکرة الخواص ۵۲.
- ۱۲- ن ۲: + این حدیث در آن روز فرمود که عمرو عبدود را به قتل آورد.
- ۱۳- قرآن کریم ۱۳/۴۹.
- ۱۴- این خطبه علی (ع) را به صورتهای مختلف ثبت کرده اند، بنگرید به: ترجمة الامام علی ۲۴/۳ متن و حاشیه.
- ۱۵- بنگرید به بحار الانوار، طبع جدید ۱۲۷/۴۰، باب علمه (ع) و أن النبی (ص) علمه ألف باب.
- ۱۶- بنگرید به بحار الانوار ۱۳۶/۴۰ ش ۲۸ - ۳۰ که روایات عیدیه خبر مزبور را بیان کرده است.
- ۱۷- قرآن کریم ۳۱/۸۰.
- ۱۸- بنگرید به ابن شاذان: الايضاح، تحقیق محدث ارموی، تهران ۱۳۶۳، ۱۹۰ - ۱۹۲، و بحار الانوار ۳۹۸/۴۰ به بعد، و المناقب الثلاثة ۱۳.
- ۱۹- ن ۲: و از زفاف و خلوت.
- ۲۰- ن ۲: منع کرد.
- ۲۱- قرآن کریم ۱۵/۴۶.
- ۲۲- قرآن کریم ۲۳۳/۲.
- ۲۳- بنگرید به ارجاعات شماره ۱۸.
- ۲۴- ن ۲: تقدیم صحابه.
- ۲۵- ن ۲: تقدیم مفضول بر فاضل نهند.
- ۲۶- ن ۲: + باید کرامات نیز با خیر الخلائق باشد بعد از رسول.
- ۲۷- قرآن کریم ۹/۳۹.
- ۲۸- قرآن کریم ۱۱/۵۸.
- ۲۹- درباره آراء زبانشناسی حضرت امیر (ع) بنگرید به: ابن ندیم، الفهرست، طبع رضا تجدد ۴۵، و مقدمة سیبویه بر الكتاب.
- ۳۰- ن ۲: علوم استادان.
- ۳۱- ن ۲: و مفسران عالم تا به حدی که استادان و متقدمان اوائل ایشان از تلامذه وی بودند و علم از وی گرفتند و اگر چه به آخر کافر شدند.

- ۳۲- بنگرید به ارجاعات شماره ۱۸ و الايضاح ۱۹۷.
- ۳۳- قرآن کریم ۲۰/۴.
- ۳۴- بنگرید به الايضاح ۱۹۴-۱۹۵.
- ۳۵- تمام حدیث مذکور چنین است: «انّ زیداً افرضکم، و علیّ اقضاکم، و ابیّ اقرؤکم، و معاذ اعلمکم بالحلال و الحرام.» بنگرید به الايضاح ۳۱۳-۳۱۴.
- ۳۶- بنگرید به شوستری: احقاق الحق مع تعلیقات آیه الله العظمی المرعشی ۴/۴۴۲؛ بحارالانوار ۱۱۷/۴۳ به بعد.
- ۳۷- بنگرید به ابن عساکر: ترجمه الامام علی ۱۲۳/۳، و مناقب ابن مغازی ۱۱۹.
- ۳۸- بنگرید به همان کتاب ۹۹/۳-۱۰۰.
- ۳۹- بنگرید به مستدرک حاکم ۱۳۷/۳؛ و مجمع البحرین طریحی ۳/۴۲۴؛ و تقریب المعارف ۱۳۹.
- ۴۰- ن ۲: و از آن جمله اگر ابوبکر و عمر و عثمان مسلمان بوده اند در این حدیث داخلند و اگر نامسلمان بوده اند ما را با کافر کاری نیست.
- ۴۱- ن ۲: که در خانه ام ایمن مرغی از بهشت برای حضرت رسول آورده بودند.
- ۴۲- بنگرید به احقاق الحق ۴/۴۸ و ۴۵۰، و الامام علی (ع) فی الاحادیث النبویه، تألیف السید محمد ابراهیم الموحّد، بیروت ۱۴۰۵ق، ۶۰-۶۳.
- ۴۳- ن ۲: آمده ام.
- ۴۴- ن ۱: ان الرجل یحب قومه. ن ۲: + وهو صیبی من بعدی.
- ۴۵- قرآن کریم ۹۵/۴.
- ۴۶- درباره حربها و شجاعت علی (ع) بنگرید به: احقاق الحق ۴/۱۵۰، تذکرة الخواص ص ۳۲، و بحارالانوار ۷۸/۴۱ به بعد.
- ۴۷- ن ۲: یاغی به نزدیک خصم و کافریش ما کشتنی اند و بر امام زمان خروج کردند.
- ۴۸- بنگرید به صحیح مسلم، طبع قاهره ۱۲۱/۷؛ حلیة الاولیاء، طبع قاهره ۶۲/۱؛ تاریخ الخلفاء سیوطی؛ طبع بیروت ۶۵؛ تذکرة الخواص ۳۲.
- ۴۹- بنگرید به احقاق الحق ۴/۲۹۶ و ۴۴۴، نیز به ارجاعات شماره ۴۸.
- ۵۰- ن ۲: رسول از دست مبارک خود بر چشم او مالید در حال رمد از او خالی شد.
- ۵۱- قرآن کریم ۲۳/۴۲.
- ۵۲- قرآن کریم ۳/۶۱.
- ۵۳- حدیث مذکور با اختلاف در الفاظ به صورتهای دیگری چون: یا علی سلمک سلمی، و یا علی حربک حربی نیز آمده است، و نیز صورتی که جامع همه باشد در کتب حدیث و اخبار ثبت شده، بنگرید به احقاق الحق ۴/۲۵۸، مناقب ابن مغازی ۵۰.

- ۵۴ - بنگرید به مسند احمد بن حنبل ۱۶۵/۴، مناقب خوارزمی ۳۷، تاریخ طبری، طبع بیروت ۱۹۷/۲، مناقب ابن مغزلی ۲۲۱ به بعد.
- ۵۵ - بنگرید به ارجاعات شماره ۵۴.
- ۵۶ - بنگرید به ارجاعات شماره ۵۴.
- ۵۷ - بنگرید به مناقب ابن مغزلی ۲۲۱ به بعد، متن و حاشیه.
- ۵۸ - قرآن کریم ۷۷/۱۷.
- ۵۹ - بنگرید به العقد الفريد ۶۱/۵؛ و تقریب المعارف ۱۴۷، و مناقب ابن مغزلی ۲۷ و ۳۶.
- ۶۰ - ن ۲: حاکم وقاضی گردانید.
- ۶۱ - ن ۲: میان صحابه به هر دو کس را با هم برادری می داد چنان که طلحه و زبیر را با هم برادری داد و ابی بکر و عمر را با هم برادری داد تا آخر صحابه.
- ۶۲ - بنگرید به احقاق الحق ۲۵۶/۴ که روایات عدیده آن در متن و حواشی آیت الله مرعشی آمده است.
- ۶۳ - ن ۱: ما خزنته الا النفسی.
- ۶۴ - ن ۲: این عم مادری و پدری بود.
- ۶۵ - ن ۲: + و این مدح عظیم است و دلالت خبریت او به همه حال. درباره حدیث مزبور بنگرید به احقاق الحق ۵۰۱/۴.
- ۶۶ - بنگرید به الامام علی فی الاحادیث النبویه ۱۲۰.
- ۶۷ - بنگرید به مناقب ابن المغزلی ۱۹۰؛ و تذکرة الخواص ۳۵.
- ۶۸ - بنگرید به ارجاعات شماره ۶۷.
- ۶۹ - ن ۲: + به نظر و پادشاهی به تعیین مال.
- ۷۰ - قرآن کریم ۸/۴۱.
- ۷۱ - بنگرید به ترجمه الامام علی ۵۴/۱.
- ۷۲ - بنگرید به بحار الانوار ۲۰۱/۳۸ به بعد.
- ۷۳ - بنگرید به ترجمه الامام علی ۴۵/۱.
- ۷۴ - بنگرید به نزل الابرار ۶۴، و مسند احمد بن حنبل ۲۶/۵.
- ۷۵ - قرآن کریم ۶۶/۴.
- ۷۶ - قرآن کریم ۶۹/۱۲.
- ۷۷ - حدیث نبویست، تتمه آن: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. العقد الفريد ۶۱/۵، مناقب ابن مغزلی ۱۶ - ۲۶.
- ۷۸ - ن ۲: ابوبکر و عالمیان است.
- ۷۹ - قرآن کریم ۵/۶۷.

- ۸۰- درباره غدیر خم و جمیع اخبار و روایات آن بنگرید به بحار الانوار ۱۱۸/۳۷ به بعد.
- ۸۱- بنگرید به ارجاعات شماره ۷۷.
- ۸۲- قرآن کریم ۵/۶۷، نیز به نزل الابرار بدخشانی، تحقیق محمد هادی الامینی، طهران ۱۴۰۳، ص ۵۱.
- ۸۳- قرآن کریم ۵/۳.
- ۸۴- بنگرید به مناقب ابن مغازی ۸۰-۸۵؛ و نزل الابرار ۷۳.
- ۸۵- قرآن کریم ۱۸۹/۲.
- ۸۶- بنگرید به نزل الابرار ۶۴ به بعد، متن و حاشیه؛ و مناقب ابن مغازی ۲۴۵ به بعد.
- ۸۷- بنگرید به مناقب ابن مغازی ۱۹۶؛ و ترجمه الامام علی ۲۳۱/۲؛ و فضائل ابن شاذان، نجف ۱۳۸۱ ق، ۱۱۴؛ و الجوهرة للبری، تحقیق محمد التونجی، دمشق، ۱۴۰۲ ق، ۶۶.
- ۸۸- بنگرید به ارجاعات شماره ۸۷، و نیز نزل الابرار ۶۷.
- ۸۹- ن ۲: مذهب مخالف.
- ۹۰- ن ۲: از آن کسی از برای خود گویند نه در عصمت وی.
- ۹۱- قرآن کریم ۵۸/۵۱.
- ۹۲- قرآن کریم ۵/۵۳-۶.
- ۹۳- قرآن کریم ۲۴۷/۲.
- ۹۴- ن ۱: مجمع علیها شد.
- ۹۵- ن ۲: خلافهای بلا حصر باشد.
- ۹۶- بنگرید به العقد الفريد ۶۱/۵، مناقب ابن مغازی ۲۷؛ تقریب المعارف ۱۴۷؛ بری: الجوهرة ۱۵-۱۶.
- ۹۷- ن ۲: تا ادا کند به تسلسل.
- ۹۸- قرآن کریم ۱۳/۷.
- ۹۹- قرآن کریم ۱۲۴/۴.
- ۱۰۰- ن ۲: + بنابراین روزی بر خود گواهی داد و گفت.
- ۱۰۱- قرآن کریم ۶۸/۲۸.
- ۱۰۲- قرآن کریم ۱۵۵/۷.
- ۱۰۳- قرآن کریم ۱۵۳/۴.
- ۱۰۴- ن ۲: پس معلوم شد که عالم بود به ظاهر و اول و آخر و به غایت کار حکمی کند لیکن باطنی ندارد.
- ۱۰۵- بنگرید به تحفة الابرار، خطی، رضوی، احقاق الحق ۲/۲۹۸، خبر منصور در فضل اهل البيت (ع)، و نیز درباره حب به آل رسول (ص) بنگرید به المناقب الثلاثة ۴-۸.

- ۱۰۶- ن ۲: چندین به کثرت امت محمد(ص) نبود و عبادت ایشان به حسب اشخاص است.
- ۱۰۷- از احادیث نویست که میان فریقین از طرق معتبر نقل شده و قسمت دوم آن چنین است: ... و من سنّ سیّئة فعلیه وزرها و وزرمن عمل بها إلی یوم القیامة. بنگرید به سیوطی: جامع الصغیر، طبع بیروت، ۱۴۰۱ق، ۴۵۱/۲؛ و النقص قزوینی ۴ و ۳۹۹.
- ۱۰۸- بنگرید به ترجمة الامام علی ۱۵۶/۱.
- ۱۰۹- بنگرید به ینابیع المودة قندوزی، طبع بیروت ۲۵۶؛ مناقب ابن مغازلی ۱۹۷؛ و میزان الاعتدال ۲۱۷/۲.
- ۱۱۰- بنگرید به مناقب ابن مغازلی ۲۳۸.
- ۱۱۱- بنگرید به نزل الابرار ۷۶.
- ۱۱۲- قرآن کریم ۱۳/۴۹.
- ۱۱۳- بنگرید به ارجاعات شماره های پیش.
- ۱۱۴- قرآن کریم ۱۱/۵۸.
- ۱۱۵- قرآن کریم ۹۵/۴.
- ۱۱۶- بنگرید به ارجاعات شماره های پیش.
- ۱۱۷- قرآن کریم ۱۲۱/۲۰.
- ۱۱۸- قرآن کریم ۳۶/۲.
- ۱۱۹- قرآن کریم ۸/۷۶.
- ۱۲۰- قرآن کریم ۱۱۵/۲۰.
- ۱۲۱- قرآن کریم ۷/۷۶.
- ۱۲۲- قرآن کریم ۲۲/۷.
- ۱۲۳- قرآن کریم ۷۶/۲۱.
- ۱۲۴- قرآن کریم ۳۱/۲.
- ۱۲۵- بنگرید به ارجاعات شماره ۱۱۶.
- ۱۲۶- حدیث متواتری است که در بسیاری از منابع فریقین آمده است. نیز بنگرید به نقص قزوینی ۴۰۹.
- ۱۲۷- بنگرید به تذکرة الخواص ابن جوزی ۵۶.
- ۱۲۸- ن ۲: من ورائی. بنگرید به نزل الابرار ۱۰۸- ۱۰۹.
- ۱۲۹- قرآن کریم ۱۰/۶۶.
- ۱۳۰- قرآن کریم ۳۳/۳۳.
- ۱۳۱- حدیث نویست که قسمتی از آن با آیه ۳۳ از سورة احزاب مطابق است. بنگرید به. مسند احمد بن حنبل ۲۵۲/۳.

- ۱۳۲ - قرآن کریم ۳۳/۳۳.
- ۱۳۳ - بنگرید به نزل الابرار ۸۲ - ۸۴؛ و مناقب ابن مغازی ۳۸۰.
- ۱۳۴ - بنگرید نزل الابرار ۱۰۷ به بعد.
- ۱۳۵ - قرآن کریم ۴۶/۱۱.
- ۱۳۶ - بنگرید به الجوهرة ۲۱؛ مسند احمد بن حنبل ۶۲/۳.
- ۱۳۷ - بنگرید به نزل الابرار ۹۳ - ۹۴ با اختلاف در لفظ.
- ۱۳۸ - قرآن کریم ۲۶۰/۲.
- ۱۳۹ - بنگرید به تذکره الخواص ۳۴.
- ۱۴۰ - قرآن کریم ۱۴/۲۶.
- ۱۴۱ - قرآن کریم ۲۰۷/۲.
- ۱۴۲ - قرآن کریم ۳۵/۳۸.
- ۱۴۳ - قرآن کریم ۱۲/۳۴.
- ۱۴۴ - قرآن کریم ۲۰/۷۶.
- ۱۴۵ - قرآن کریم ۸/۷۶.
- ۱۴۶ - قرآن کریم ۵۵/۵.
- ۱۴۷ - قرآن کریم ۲۷۴/۲.
- ۱۴۸ - قرآن کریم ۱۲/۵۸.
- ۱۴۹ - قرآن کریم ۱۳/۵۸. درباره خبر منقول از علی (ع)، و مسأله نسخ آیه مزبور بنگرید به تفسیر الطبری، طبع مصر ۱۳۷۳ق، ۲۸/۲۰ (به نقل از یادداشت دانشمند محترم حجة الاسلام، آقای الهی خراسانی).
- ۱۵۰ - قرآن کریم ۶/۹۳.
- ۱۵۱ - قرآن کریم ۷۴/۸.
- ۱۵۲ - از سخنان امیر مؤمنان (ع) است که در اکثر کتب فریقین و در مقتلها آمده است.
- ۱۵۳ - بنگرید به مسند احمد بن حنبل، و کنز العمال در حاشیه مسند احمد، باب خلق نبی (ص).
- ۱۵۴ - قرآن کریم ۴/۶۸.
- ۱۵۵ - قرآن کریم ۱/۱۰۸.
- ۱۵۶ - قرآن کریم ۳/۱۰۸.
- ۱۵۷ - بنگرید به جامع الصغیر ۲/۳۲۲؛ نقض قزوینی ۵۱.
- ۱۵۸ - بنگرید به تعلیقات نقض ۱/۲۰ - ۲۳، و تعلیقات الجانب الغربی ۳۲۱.
- ۱۵۹ - ن ۲: طلب باید کرد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً دائماً و قائماً.